نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی ایران در دوران ساسانیان

نجم الدین گیلانی * / فریدون الهیاری ** / علی اکبر کجباف ***

دریافت مقاله: ۹۴/۰۱/۳۰

پذیرش مقاله: ۹۴/۰۵/۱۴

چکیده:

خاندان‌های کهن به علت داشتن املاک و رعایای فراوان و همچنین لیاقت و شجاعت در فن جنگاوری و سوارکاری، در طول تمام سلسله‌های ایران باستان، در موفقیت‌ها و ناکامی‌های سلسله‌های ایران باستان تأثیر مستقیم داشتند. خاندان مهران نیز یکی از اعضای همین خاندان‌های بزرگ بود که در زمان ساسانیان توانستند همچنان موقعیت خود را حفظ کنند و در تحولات سیاسی این سلسله نقش فعال و مؤثری داشته باشند. خاندان مهران همانند دیگر خاندان‌های کهن، از پایه‌های اصلی دولت ساسانی بودند و جایگاه ممتازی در ساختار سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور داشتند و مناصب کشوری و لشکری فراوانی در این دوره بر عهده داشتند. در این مقاله تلاش شده با روش توصیفی- تحلیلی و با استناد به منابع به نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی ایران در دوران ساسانی پرداخته شود.

کلید واژه : خاندان‌های کهن، خاندان مهران، تحولات سیاسی، بهرام چوبین، فروپاشی ساسانیان.

---

* دانشجوی دکتری تاریخ محلی دانشگاه اصفهان. پست الکترونیک: ngilani58@gmail.com

** عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان. پست الکترونیک: f.allahyari@lt.ui.ac.ir

*** عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان. پست الکترونیک: aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

مقدمه

در ارتباط با خاندان‌های حکومت‌گر ایران باستان، پژوهش‌های چندانی انجام نشده است. در این راستا پرفسور کریستن‌سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» به‌طور خلاصه و گذرا به خاندان مهران و بعضی از شخصیت‌های این خاندان مانند بهرام چوبینه اشاره کرده‌اند و خانم مهرآبادی نیز کتابی با عنوان «خاندان‌های حکومتگر ایران باستان» به نگارش درآورده‌اند که بیشتر به معرفی این خاندانها پرداخته است. همچنین دکتر محمدتقی ایمانپور و نجم‌الدین گیلانی مقاله‌ای با عنوان «نقش خاندانهای کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایران باستان» نوشته‌اند؛ ولی با توجه به اینکه موضوع این مقاله کلی و تمام خاندانهای هفت‌گانه ایران باستان را شامل می‌شده است، از این رو مقاله ایشان تمام زوایا و شخصیت‌های این خاندان و نقش آنان در تحولات سیاسی ایران عصر ساسانی را مورد بررسی قرار نداده است. از این نظر مقاله‌ی حاضر از نوآوری خاصی برخوردار است.

مهمترین گروه نجبای پارتی، هفت خاندان بزرگ بودند که در رأس طبقات اجتماعی، پس از خاندان سلطنتی قرار داشتند. در بین آنها دودمان مهران و اسپندیاذ انتساب به سلسله‌ی اشکانی را جزء امتیازات خود می‌دانستند، و بدان مباهات می‌کردند (بیانی، ۲۵۳۵: ۷۸). به‌نظر می‌رسد یکی از دلایلی که باعث شد در اواخر دوره‌ی ساسانی، خاندان مهران در مقابل ساسانیان بایستند همین عامل بود؛ زیرا بهرام چوبین زمانی که با خسرو پرویز روبرو می‌شود، حیثیت خاندانی خود را، در انظار، به رخ خسرو پرویز می‌کشد (فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۳۳۰). در هرحال اردشیر بابکان، از خاندان ساسان، که خود با همکاری دیگر خاندان‌های بزرگ به حکومت رسید، کوشید برای ایجاد تمرکز در کشور و پایان‌بخشی به نظام ملوک الطوایفی و حاکمیت سران قبایل و حکومت‌گر از قدرت دین استفاده کند (Kreynbroek, 2008: 7). و بدین طریق برای مدتی از نفوذ و قدرت خاندان‌های حکومت‌گر بکاهد. در همین راستا ساسانیان برای کاهش نفوذ آنها در سرزمینهای تحت سلطه سعی کردند سران این خاندان های بزرگ را در را در رأس دستگاههای مفصل اداری مملکت استخدام کنند، تا ضمن از بین بردن دامنه نفوذ آنها در مناطق خود که دارای املاک فراون بودند، آنها را در مرکز حکومتی، تحت کنترل و بر تحرکات آنها نظارت داشته باشند (مظاهری، ۱۳۷۷: ۵- ۲۳). اما ظاهرا این تدابیر نتوانست از دامنه قدرت و نفوذ آنها بکاهد. بدیگر سخن با این سیاست رقابتها به دربار و مرکز حاکمیت ساسانی کشیده شد و تاریخ عصر ساسانی مملو از داستان‌های دسایس و رقابتهای اشراف و نجبای پارتی و پارسی بر ضد شاهنشاهان گردید (ورداسپی، ۱۳۵۷: ۸۰).

شواهدی وجود دارد که سران این خاندان در همان ابتدای دوران ساسانی در دستگاه دولتی صاحب مقام بوده‌اند و در امور اداری و نظامی نقش فعال و مؤثری داشته‌اند. مثلا در کتیبه کعبه زرتشت در فهرست درباریان شاپور یکم، نام «ارشتت دبیر، از مهرانیان ری» آمده است که بنظر

می‌رسد یکی از اعضای خاندان مهران بوده است (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۸؛ یارشاطر، ۱۳۷۷: ۹۹).

در دوران ساسانی بهترین افسران ارتش ایران از خاندان مهران بر می‌خاستند (Shahbazi 2000: 1). یکی از این افسران، شخصی به‌نام مرنس (Merenes) می‌باشد که در زمان شاهپور دوم، زمانی که ژولین امپراتور روم با ارشک سوم پادشاه ارمنستان متحد شد و به جانب تیسفون آمد، لشکر ایران به فرماندهی مرنس، از خاندان مهران، توانست راه پیشرفتشان را سد کند و در همین جنگ بود که ژولین کشته شد (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۰۵). البته معروفترین افسر این خاندان، بهرام چوبین می‌باشد که در مباحث آتی به آن پرداخته خواهد شد.

همچنین افراد این خاندان همانند دیگر خاندان‌های کهن در عزل و نصب شاهنشاهان ساسانی نقش داشتند، که در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره خواهد شد: زمانیکه یزگرد اول در مقابل خواسته‌ی بزرگان و اشراف ایستادگی کرد وی را به طرز مرموزی در نقطه‌ای خارج از پایتخت به قتل رساندند (دینوری ۱۳۷۱: ۷۸ ؛ شیپمان، ۱۳۸۳: ۴۸). پس از یزگرد زمانی که بزرگان دربار هم‌پیمان شدند تا به دلیل اینکه یزدگرد مخالف میل آنها عمل کرده بود، کسی از خاندان او را به پادشاهی برندارند و قصد داشتند شاهزاده‌ای بنام خسرو را به حکومت رسانند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۱۶)، یکی از این بزرگان شخصی بنام «فیرک ملقب به مهران» است که به‌نظر می رسد از خاندان مهران بوده باشد (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۳). هرچند تصمیم بزرگان به نتیجه نرسید و عاقبت بهرام پسر یزگرد (مشهور به بهرام گور) با کمک لشکری از اعراب تاج پادشاهی را با شرط تکرار نکردن رفتار پدر به دست آورد (طبری، ۱۳۶۲: ۶۱۸- ۶۱۷) و همین عامل نیز در محبوب شدن شخصیت بهرام گور بی‌تأثیر نبود.

در عصر پیروز تا خسرو انوشیروان و همچنین بعد از آن نفوذ خاندان مهران بیشتر شده و مناصب لشکری و کشوری را تصاحب کردند (Pourshariati, 2009: 101-102). یکی از افراد این خاندان که در به تخت نشاندن پیروز نقش داشت، شخصی به نام رهام بود که سرپرست پیروز به شمار می رفت. وی یکی از نیرومندترین سرداران ایران بود. با مرگ یزگرد دوم، فرزندش هرمزد سوم از غیبت برادر بزرگتر (پیروز)، که در شرق بود، استفاده کرد و به قدرت رسید؛ ولی پیروز با کمک رهام توانست به قدرت برسد (Ibid. : 71). همچنین می‌توان از شاپور رازی نام برد که در زمان فیروز، اسپهبد ری بود (طبری، ۱۳۶۲: ۶۳۷). با مرگ پیروز، او و زرمهر سوخرا که در زمان پیروز صاحب نفوذ فراوانی بود، ولاش برادر پیروز را به پادشاهی برگزیدند (شیپمان، ۱۳۸۴: ۵۰).

پس از بلاش قدرت به قباد رسید، در این زمان تقریبا اداره کشور بیشتردر دست سوخرا بود و حدود نیم قرن بود که خاندان کارن و در رأس آنها سوخرا، کم و بیش فرمانروا را در چنگ خود داشتند؛ یعنی از اواخر پادشاهی پیروز تا قسمتی از پادشاهی قباد همچنان بر اوضاع مسلط بودند (Pourshariati, 2009: 76). لذا قباد این امر

را نتوانست تحمل کند و به شاپور رازی از خاندان مهران دستور داد تا با سپاه خویش بیاید و زمانی‌که شاهپور رازی به خدمت قباد آمد، حکایت سوخرا را با وی در میان نهاد و فرمان خویش درباره‌ی او را بداد. شاهپور رازی نیز، سوخرا را بکشت که طبری از آن تحت عنوان « باد سوخرا کم شد باد مهران وزید» ذکر می‌کند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۳۹- ۶۳۲). نکته قابل توجه اینکه بنا بر گفته‌ی طبری، قباد به شاپور رازی نوشت که، با «سپاه خویش» که بی‌تردید از خاندان مهران بوده‌اند، بیاید، و این موضوع بیانگر آن است که سوخرا در مرکز از پشتیبانی نیروی زیادی که به احتمال از خاندان خود وی، یعنی خاندان کارن بوده‌اند برخوردار بوده است.

این اتفاق، یعنی کشته شدن سوخرا از خاندان کارن، بدست شاپور رازی از خاندان مهران، باعث سقوط موقتی خاندان کارن و پیروزی خاندان مهران شد (طبری، ۱۳۶۲: ۶۳۵). در سال ۵۲۸م. نیز وقتی که بی‌لیزار سردار نامی بیزانس مهیای جنگ با ایران شد سرداری از خاندان مهران، به‌نام فیروز مهران به مقابله با سردار بیزانس رفت. جسارت و زبدگی و نظم نیروهای تحت فرمان فیروز به حدی بود که بی‌لیزار که خود آغازگر این جنگ محسوب می‌شد، درخواست صلح نمود، ولی فیروز اینگونه به او پاسخ داد: «اگر این مراسله از طرف رومیها که بستن عهد برای آنها کاری آسان و نگهداری و انجام آن برایشان امری بس سخت و مشکل، نوشته نشده بود من از مطالب آن اطمینان حاصل کرده و حاضر بقبول مندرجات آن می‌گردیدم لیکن متأسفانه عذر و بیوفائی‌های مکرر، ما را بکلی نسبت به شما مأیوس و بدبین ساخته و به این جهت مجبور گردیده‌ایم که بجنگ شما بیائیم و اینک هم ای رومیان عزیز چاره دیگری باقی نیست جز آنکه برای جنگ با ایرانیها حاضر گردید... خواهشمندم غذا و حمام برای ما در داخل حصارهای خود تدارک کنید.» (پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۵۳- ۴۸). هر چند در نهایت نتیجه‌ی قطعی از این جنگ به دست نیامد، ولی فیروز از خاندان مهران، چنان‌که از متن این نامه پیداست، هم به لحاظ نظامی و هم به لحاظ سیاسی و دیپلماتیک سردار قابلی بوده است.

در زمان خسرو انوشیروان نیز خاندان مهران، همچنان از جایگاه بالایی برخوردار هستند. به‌ویژه از لحاظ نظامی افراد این خاندان نقش بارزی در حکومت ساسانی دارند. بطوریکه سه نفر از هشت اسپهبدی که در طول و بعد از حکومت خسرو مسؤلیت بر عهده داشتند، از خاندان مهران بودند (Pourshariati, 2009: 101-102). در میان مقامات نظامی دوره خسرو اول که از خاندان مهران بودند؛ یکی شهرین می‌باشد که مرزبان منطقه کرمانشاه و لرستان بود؛ دیگری گشنسب، که مرزبان ری بود (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۶؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۵). در زمان هرمزد چهارم نیز بهرام چوبین یکی از چهار اسپهبد کشور بود، که با چنان منصبی جنگ بر ضد ترکان را فرماندهی کرد. البته بهرام چوبین در زمان خسرو انوشیروان نیز یکی از چهار اسپهبد کشور بود (بلعمی، ۱۳۴۳: ۹)، بهرام در عهد خسرو انوشیروان، در لشکرکشی به روم،

فرماندهی سپاه سواری را داشت که شهر دارا را محاصره و تصرف کرده بود (کولسنیکوف، ۲۵۳۵: ۱۲۳). به نظر می‌رسد همین پیروزی نظامی باعث شد که خسرو انوشیروان او را اسپهبد یک چهارم کشور کند.

خاندان مهران، جدا از مناصب لشکری، مناصب کشوری را نیز بر عهده داشتند؛ به‌عنوان نمونه باید از ایزد گشنسب یاد کرد که در زمان خسرو انوشیروان خدمات فراوانی را برای دولت ساسانی انجام داد (Pourshariati, 2009: 102). وی که خزانه‌دار شاه بود بخاطر داشتن سواد عمومی و آگاهی از علم حقوق، سفیر شاه نیز بود. در سال ۴۱م. در جنگ دوم ایران و روم، پس از نبردهایی که بین دو طرف روی داد، هیچ یک از دو طرف به پیروزی قطعی نرسید. سرانجام صلح پنجاه ساله‌ای بین ایران و روم بسته شد. سفیر ایران برای انجام مذاکره برای صلح، ایزد گشنسب از خاندان مهران بود. پس از مذاکرات طولانی، سرانجام چنین قرار شد که ایرانیان هر ساله از رومیان ۳۰۰۰۰ سکه ی طلا بگیرند. ولی در عوض لازیکا به رومیان واگذار شود (پروکوپیوس، ۱۳۸۳: ۱۸۲- ۱۸۰؛ انگلبرت وینتر، ۱۳۸۶: ۱۲۲).

گفتار سفیر ایران در مذاکرات این صلح، نشان از اصالت و بزرگ‌منشی افراد این خاندان و ایرانیان آنزمان دارد. وی در این گفتگو ضمن بیان عظمت ایران، یادآور می‌شود که: «خسرو، اگر بخواهد، پادشاه همه‌ی مردم است...ما گمان داریم که غلبه بر هر دشمنی کاری است جزئی و فرعی. از آن رو که ما را برای پیروزی پرورش داده اند، همانطور که اقوام دیگر آموخته‌اند که مغلوب ما شوند... رومیها هنگامی که با پیشنهاد صلح نزد ایرانیان می‌آیند کار معمول و معتاد خود را انجام می‌دهند...ولی با این وجود ما به مذاکرات تن در می‌دهیم، زیرا که صلح را فراتر از هر چیز می-شماریم. چون این نشان اصالت و بزرگواری است که خود را بتوان با اوضاع و احوال هماهنگ کرد.» (انگلبرت وینتر، ۱۳۸۶: ۱۲۳). شأن و منزلت سیاسی ایزد گشنسب در روم به گونه‌ای است که امپراتور روم، احترامی فراتر از یک سفیر برای او قائل می‌شود. بنا بر گفته‌ی پروکوپیوس: «ژوستنین او را از هر سفیر دیگری که تا آنوقت بدربار روم رفته بود گرامی‌تر و معززتر پذیرائی نمود... احترام و تکریمی که ژوستنین در موقع ورود و عزیمت وی در حق او بجا آورد از فراخور یک سفیر بمراتب بالاتر بود و بپذیرایی و اکرام سلاطین شباهت داشت» (پروکوپیوس، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

نقش عمده خاندان مهران در امور کشوری ساسانیان از آنجا مشخص می‌شود که باز در منابع شاهدیم که یکی دیگر از سفیران خسرو انوشیروان از خاندان مهران می‌باشد. درطول یکی از جنگهای خسرو اول در مقابل خاقان ترک، وقتی که خاقان برای صلح پیشنهاد دخترش را به شاه ساسانی کرد، خسرو، مهران ستاد، از خاندان مهران را برای ارزیابی کردن دختر خاقان فرستاد. وی که مورد اطمینان شاهنشاه بود و در پسند کردن یا برعکس نپسندیدن دختر اختیار تام داشت، دختر را پسندید و با خود به ایران آورد. این دختر در آینده ملکه ایران شد و از پیوند او

با خسرو انوشیروان، هرمزد (ترکزاد) زاده شد (طبری، ۱۳۶۲، ۷۲۵؛ فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۲۹۲ ;Pourshariati, 2009: 104). در رابطه با تدبیر و هوش و شایستگی مهران ستاد و داستان سفارت او نزد خاقان ترک، فردوسی شعرها سروده است که در ذیل به چند بیتی از آنها اشاره خواهد شد:

فرستادم اینک یکی هوشمند
که دارد خرد جان او را بلند
بیاید بگوید همه راز من
ز فرجام پیوند و آغاز من
گزین کرد پیری خردمند و راد
کجا نامِ او بود مهران ستاد
وز ایرانیان نامور صد سوار
سخنگوی و شایسته و نامدار
چنین گفت کسری به مهران ستا
که شو شاد و پیروز و با مهر و داد
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۲۹۲).

در هر حال ملاحظه می گردد که افراد این خاندان مصدر خدمات ارزشمندی برای دولت ساسانی بودند. خسرو انوشیروان توانست تا حدودی حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه داشته و تا حدودی این طبقه را در تحت کنترل خود نگهدارد. وی چنانکه ذکر شد اعضای این خاندان را به منصب‌های عالی گمارد. ولی هرمزد چهارم با بی‌درایتی خود ضربه‌ای سنگین بر اساس دولت ساسانی وارد آورد؛ زیرا این خاندان‌ها که در تاریخ به نامهائی همچون بزرگان و نجبا و اشراف و خاندان‌های کهن از آنها یاد شده است، از پایه های اصلی دولت ساسانی و کانون سنتهای اجتماعی ایران و درون مایه‌ی آن چیزی بوده اند که نظام شاهنشاهی ایران خوانده می شد. بدیگر سخن شاهنشاهی ساسانی اتحادیه‌ای از مجموعه‌ی این خاندان‌ها بود که کشور را اداره می‌کردند. کار هرمزد چهارم، دشمنی آنها و هواداران آنها را در پی داشت و این امر لطمه ای بزرگ برای دولت ساسانی بود؛ زیرا این خاندان‌های کهن که مورد خشم و کینه او قرار گرفتند به سبب قدرتی که داشتند، همانگونه که خود پشتیبانی نیرومند برای دولت او بودند دشمنی آنان می‌توانست بسیار برای دولت ساسانی خطرناک باشد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۴۲– ۲۳۸). یعنی همان حادثه‌ای که در زمان هرمزد چهارم آغاز و با شورش بهرام چوبین، زمینه افول و سقوط ساسانیان فراهم شد (Pourshariati, 2009:1-6).

عکس‌العمل‌های بد هرمزد چهارم در قبال بزرگان و اشراف کشور باعث شده بود که سرداران و فرماندهان سپاه وظایف خود را به درستی انجام ندهند و با توجه به اختلافاتی که در داخل کشور بین پادشاه و بزرگان به وجود آمده بود دشمنان ایران این فرصت را غنیمت شمرده و هر کدام از گوشه‌ای به ایران حمله کردند. ترکان از شرق، روم از غرب، خزرها با سپاهی انبوه روی به آذربایجان نهادند و سپاهیان عرب هم از جنوب کشور را مورد تاخت و تاز قرار دادند. هرمزد بعد از صلح با روم سپاهی را روانه جنگ با خزرها کرد و موفق شد که آنها را از آذربایجان بیرون کند. بعد از آن هرمزد با بزرگان و موبدان موبد درباره اینکه چه کسی را به فرماندهی سپاه

برای جنگ با ترکان انتخاب کند به مشورت پرداخت. سرانجام بهرام چوبین از خاندان مهران به عنوان فرمانده انتخاب شد (Pourshariati, 2009: 123؛ طبری، ۱۳۶۲: ۷۲۶؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۴).

علت اینکه در انجمن جنگی که به علت این اوضاع گرد آمده بود، بهرام چوبین را به‌عنوان فرمانده سپاهیان ایران در مقابل دشمنان انتخاب می‌کنند، نیز معلوم است، چرا که در وجود این سردار جسارت نظامی با استعداد فرماندهی و مهارت یک شخصیت سیاسی درهم آمیخته بود (کولسنیکوف، ۲۵۳۵: ۱۲۳). بنا بر گفته‌ی فردوسی:

سپهبد چو بهرام بهرام بود
که در جنگ جستن ورانام بود
هر آنکس که جست از یلان نام را
سپهبد همی‌خواند بهرام را
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۳۲۵).

علاوه بر شجاعت ذاتی، نبوغ نظامی بهرام چوبین و کامیابی‌های جنگی او، اصالت خانوادگی او نیز در پیشرفت سریع او مؤثر بود (کولسنیکوف، ۲۵۳۵: ۱۲۳). جسارت نظامی بهرام چوبین به حدی بود که زمانی‌که هرمزد چهارم از او خواست که با ترکان به دلیل نیروی زیادشان صلح کند، پاسخ داد:

چو دشمن جنگ خواهد آراستن
هزیمت بود آشتی خواستن
از آن پس به فرمان دشمن شویم
که بی جان و بی توش و بی تن شویم
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۳۸۲).

بهرام چوبین با داشتن چنین اعتماد به نفسی، با دلیری هر چه تمام توانست کشور را از هجوم ویرانگر ترکان نجات دهد و خاقان ترک را از پای درآورد و لشکر عظیم آنها را شکست دهد. اما پیروزی او بر دشمنی نیرومند و غدار و بالاتر رفتن اعتبار بهرام چوبین در بین سپاه و مردم، حسادت هرمزد چهارم را برانگیخت و به‌جای تشویق و قدردانی، در جهت تحقیر بهرام بر آمد (Pourshariati, 2009: 126 – 127؛ طبری، ۱۳۶۲: ۷۲۷) . این رفتار خود خواهانه هرمزد نسبت به بهرام باعث گردید که وی و سپاهیانش، برآشوبند و سر از فرمان هرمزد برتابند و برای حذف او از مقام سلطنت به طرف پایتخت حرکت کنند (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۴۵–۲۴۶). در این هنگام در دربار اشراف با همکاری یکدیگر پسر هرمزد چهارم، خسروپرویز را به پادشاهی برداشته و سرانجام هرمزد توسط دو تن از اشراف، یعنی بندوی و بستام به قتل رسید (طبری، ۱۳۶۲: ۷۲۷؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۲۳؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۷).

هدف آنان از خلع هرمزد چهارم و برتخت نشاندن خسروپرویز، این بود که آنان یارای مقابله با بهرام چوبین را در خود نمی‌دیدند. بنابراین، صلاح در این دیدند که از این طریق بهانه‌ی بهرام را رفع کنند، غافل از اینکه بهرام چوبین خود سودای سلطنت داشت (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۱۵۳). زمانیکه خبر خلع هرمزد چهارم و به پادشاهی رسیدن خسرو پرویز به بهرام رسید با سپاه خود آهنگ پایتخت کرد (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۶۷). قبل از جنگ خسرو که به نیروهای خود

اطمینان نداشت، در صدد مصالحه با بهرام درآمد و برای او پیام فرستاد که اگر به اطاعت من درآیی کار مملکت را به تو حواله می‌کنم و تو را بر همه مقدم می‌دارم (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۳۲) . بنا بر گفته‌ی فردوسی، خسرو پرویز وعده‌ی ایران سپاهبدی را به بهرام می‌دهد:

سپهدار ایرانت خوانم بداد
کنم آفریننده را بر تو یاد
(فردوسی، ۱۳۴۴: ۲۳۲۲).

در واقع خسروپرویز برای این‌که تاج و تخت را برای خود نگاه دارد، ماده‌ی اصلی اصلاحات نظامی و اداری انوشیروان (چهار پاذگوسپان) را نقض کرد و به بهرام وعده‌ی ایران سپهبدی را داد (کولسنیکوف، ۲۵۳۵: ۱۴۳). اما هیچ کدام از این تدابیر نتوانست بهانه‌ی بهرام چوبین را که خود سودای سلطنت داشت برطرف کند و در نهایت کار به درگیری و فرار خسرو پرویز انجامید. . بهرام بدون اینکه با مقاومت سختی روبرو شود در سال ۵۹۰ میلادی فاتحانه وارد تیسفون شد و بر خلاف میل بزرگان و روحانیون با دست خود تاج پادشاهی را بر سر نهاد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۱۸؛ بلعمی، ۱۳۴۳: ۲۶).

از آنجاییکه پادشاهان ساسانی برغم رقابتها و اختلافات توانسته بودند در طول این سالها به اندازه‌ی کافی مشروعیت خود را در برابر خاندان‌های پارتی مستحکم کنند، شورش بهرام چوبین، شکست پادشاه از وی و فرار او و در نهایت تاج‌گذاری شخصی خارج از خاندان سلطنت، در تاریخ ساسانی نقطه عطفی بود که بر مشروعیت حکومت ساسانی خدشه وارد کرد (Pourshariati, 2009: 123). شاهنشاه در ایران باستان همچون گذشته‌های مضبوط در اساطیر و تاریخ، برگزیده آسمان و نماینده اهورامزدا در زمین بود که به حکم او فرمان می‌راند. به عقیده ایرانیان مقام شاهی عطیه‌ای الهی بود که از جانب خدا به شخص شاه داده می‌شد و بر همین اساس اطاعت از وی، ارزش مذهبی و الهی پیدا می کرد و با اطاعت از قانون برابر بود. در واقع خدا سرور مطلق دو جهان و پادشاه نماینده او بر روی زمین بود (Arjomand, 1946: pp. 91- 85).

با توجه به اعتقادات فوق نسبت به مقام و جایگاه سلطنت، فرمانبرداری از پادشاهانی که از نظر آنها دارای مشروعیت لازم برای این مقام بودند در ایران باستان تا زمان بهرام چوبینه از خاندان مهران رعایت می‌شد و تا پیش از این به رغم درگیری‌های داخلی، کسی خارج از دودمان سلطنتی هوای تاج و تخت نکرده بود. این نخستین بار بود که یکی از سرداران نامی شاه به مقابله‌ی با او برمی‌خیزد و آهنگ آن را دارد که با برداشتن شاه از سر راه خود به فرمانروایی برسد. هر چند که ممکن است شورش‌های نخستین سال فرمانروایی داریوش با شورش بهرام چوبین در زمان هرمزد چهارم مقایسه شود؛ اما این دو دارای تفاوت اساسی هستند؛ زیرا در زمان هخامنشیان و از نظر شورشگران، داریوش خود یک غاصب بود و ساتراپ های گوناگون سراسر شاهنشاهی شاید برای نشان دادن مخالفت خود با روی کار آمدن داریوش سر به شورش برداشتند، اما در زمان هرمزد چهارم، بهرام چوبین، یکی از

سرداران نامدار شاهی بود که تا او ۲۱ تن از اعضای خاندانش در ایران فرمان رانده بودند که آخرین آنها شاهی بسیار توانا مانند خسرو انوشیروان بود (رجبی، ۱۳۸۰: ۳۳۱).

شورش بهرام چوبین از خاندان مهران، پایه های فرمانروایی خاندان دولت ساسانی را لرزاند و سیر تدریجی و درونی دولت ساسانی را از توانمندی به ناتوانی و از استقرار و ثبات به آشفتگی و نابسامانی نشان می دهد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۳۷)؛ زیرا این شورش چنانکه ذکر گردید، باعث خدشه دار شدن مقام سلطنت شده و سردارن و سران دیگر خاندانها، مثل وستهم، از دودمان بزرگ اسپاهبذان و شهربراز که از تخمه‌ی شاهی نبودند به بهرام چوبین تأسی کرده، تاج بر سر نهاده و به تخت شاهی نشستند (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۵۸۲- ۵۸۱). بعد از شکست بهرام چوبین و مرگ وی، خسرو پرویز به‌جای رسیدگی به مشکلات جامعه و بازگرداندن دوباره مشروعیت و اعتبار شاهنشاهی که به شدت در این زمان خدشه دار شده بود سرگرم لذات درباری بود و به جای حمایت از نزدیکانش و به دست آوردن دل آنان تصمیم به انتقام از کسانی گرفت که در کشتن پدرش نقش داشتند (کولسنیکف، ۲۵۳۵: ۱۶۱). وی ابتدا بندوی دایی خود را به قتل رساند و تصمیم به قتل دایی دیگرش بستام داشت که او از این نقشه با خبر شد و با پیوستن به یاران بهرام چوبین که در دیلم بودند دست به شورش زد و تاج برسر نهاده و خود را پادشاه خواند و توانست در کوههای البرز مستقلا حکومتی پدیدار کند و حتی آن را گسترش دهد و سرزمینهای شمال شرقی ایران را زیر فرمان آورد و تا ۶۰۱ سراسر امپراتوری به زیر فرمان خسروپرویز در نیامد (فرای، ۱۳۸۸: ۵۳۵؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۲).

شورش بستام و پادشاه خواندن خود، ضربه‌ی سنگین دیگری بر مشروعیت و اعتبار شاهنشاهی ساسانی بود. اما این پایان کار نبود چرا که خسرو پرویز زمانی که نیروهای ایران در نبرد با بیزانس شکست خوردند تقصیر را به گردن سردارانش انداخته و سردارانی چون شاهین و مردانشاه را به قتل رساند و تصمیم به قتل شهربراز داشت که او به دربار قیصر روم، هراکلیوس فرار کرد (طبری، ۱۳۶۲: ۷۳۶؛ انگلبرت وینتر، ۱۳۸۶: ۳۷) بعد از مرگ خسروپرویز فرزندش شیرویه با نام قباد دوم به پادشاهی رسید که مدت زیادی زمامداری او دوام نیاورد. بعد از مرگ قباد دوم بزرگان اردشیر سوم را که طفلی خردسال بود به پادشاهی برداشتند. شهربراز که در که در زمان قباد دوم نارضایتی خود را اعلام کرده بود و منتظر فرصت بود تا به حق خود برسد با پادشاه شدن اردشیر سوم به بهانه اینکه بزرگان پارسی در کار پادشاهی اردشیر با وی مشورت نکرده‌اند با حمایت هراکلیوس قیصر روم به ایران لشکر کشید و اردشیر سوم را به قتل رساند و خود را پادشاه خواند (طبری، ۱۳۶۲: ۷۸۰؛ انگلبرت وینتر، ۱۳۸۶: ۳۷)

پادشاهی شهربراز چندان طول نکشید و به دست بزرگان کشته شد. آنگاه بزرگان به جستجوی مردی از خاندان سلطنت برآمدند ولی به علت قحط الرجال مجبور شدند برای اولین بار

در تاریخ ایران زنی را پادشاه خوانند، پس پوران دخت را به پادشاهی نشاندند. بعد از مرگ وی آذرمیدخت به پادشاهی رسید سپس فرخ هرمز اسپهبد خراسان که از خاندان شاهی نبود از ملکه خواستگاری کرد و ملکه به او پیغام داد که روا نباشد ملکه زن کسی شود که از خانواده‌ی سلطنت نیست و با حیله‌ای فرخ هرمز را به قتل رساند (طبری، ۱۳۶۲: ۷۸۳؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۲۰۳؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۴).

رستم پسر فرخ‌هرمز که در خراسان جانشین پدر بود، وقتی از کشتن پدر باخبر شد با سپاهی بزرگ به مداین آمد و ملکه آذرمیدخت را از پادشاهی خلع، و چشمان او را میل کشید سپس او را کشت (یعقوبی، همان: ۲۱۵؛ طبری،همان: ۷۸۴؛ بلعمی، همان: ۱۲۰۵) در اینجا باز دو تن که از خاندان شاهی نیستند یکی از ملکه خواستگاری می کند که در نوع خود بی نظیر است؛ زیرا کسی که از خاندان سلطنت نبود، این حق را نداشت که دست به چنین کاری بزند و دیگری ملکه را خلع و نهایتاً به قتل رساند و در این اواخر پادشاهان ساسانی بازیچه‌ی دست بزرگان و اسپهبدان شده بودند و آنان شاهی پس از شاه دیگر به پادشاهی می‌نشاندند. دولت ساسانی در چنین وضعی بود که دیری نپایید با لشکرکشی اعراب تازه مسلمان، به ایران حمله کردند. هرچند در این جنگها باز شاهد حضور فرماندهانی از خاندان مهران مانند بهرام رازی و مهران رازی (پسران بهرام چوبینه)، در رأس سپاه ایران هستیم که از خود جانفشانی‌های زیادی نشان دادند و در راه این مرز و بوم کشته شدند (طبری، ۱۳۶۲، ج۴: ۱۶۱۰– ۱۶۰۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۴۷۵؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۱۶۷)؛ ولی در نهایت با شکست ایران و کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به‌دست ماهوی سوری از خاندان سورن، بسیاری از این خاندان‌ها از جمله خاندان مهران، که زوال دولت ساسانیان را قطعی می‌شمردند برای آنکه مقام گذشته خویش را حفظ کنند در خدمت مهاجمان قرار گرفتند و اسباب سقوط دولت ساسانی را فراهم کردند و دولت ساسانی هزار سال بعد از سقوط هخامنشیان با سرنوشتی تقریبا مشابه با فرجام دولت هخامنشی سقوط کرد و همچنانکه داریوش سوم نیز در شرق به‌دست یکی از افراد خاندان‌های بزرگ کشته شد یزدگرد سوم نیز در همان نواحی به‌دست یکی از اعضای همین خاندان‌های بزرگ کشته شد (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۹۸).

بحث و نتیجه‌گیری

خاندان مهران یکی از هفت خاندان مشهور ایران در زمان اشکانیان بودند که به دلیل املاک و رعایای فراوان، همچنین آشنایی با فنون نظامی، در زمان ساسانیان نیز موقعیت و جایگاه خود را حفظ کردند. افراد این خاندان از آغاز سلسله‌ی ساسانی تا فروپاشی آن به دست اعراب مسلمان، صاحب نفوذ و دارای مناصب لشکری و کشوری بودند. بطوریکه ما در فهرست کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت، متعلق به شاهپور اول است، نام ارشتات دبیر از خاندان مهران را می‌بینیم. این سند نشان از آن دارد که افراد خاندان مهران از همان ابتدا در

رأس دستگاه دولتی بوده‌اند. در زمان دیگر شاهان ساسانی ما شاهد نقش فعال و مؤثر خاندان مهران هستیم. چنانکه ذکر گردید در زمان شاهپور دوم، فرمانده فاتح لشکر ساسانی در مقابل رومیان، مرنس، از خاندان مهران بود. همچنین رهام از خاندان مهران بود که پیروز را به پادشاهی رساند؛ شاپور رازی از خاندان مهران بود که خدمات فراوانی برای بلاش و قباد انجام داد و اسباب سقوط موقتی خاندان کارن را در این دوره فراهم کرد و این ایزد گشنسب از خاندان مهران بود که با اخلاق بزرگ منشانه خود و آگاهی از راه-حلهای دیپلماتیک توانست اسباب صلح افتخار آمیز پنجاه ساله با روم را فراهم کند و سکه‌های فراوانی به ایران آورد. سرانجام بهرام چوبین از این خاندان بود که در زمان خسرو انوشیروان فتح بزرگی در دارا برای کشور به ارمغان آورد و به پاس این خدمت، خسرو انوشیروان فرمانروایی یک چهارم کشور را به او داد. در زمان هرمزد چهارم نیز علاوه بر ابقاء در مقام سابق، زمانی که ایران از هر طرف مورد هجوم دشمنان واقع گشت، این بهرام چوبین بود که توانست با شجاعت تمام و نبوغ نظامی خود کشور را از یک هجوم ویرانگر نجات دهد. علاوه بر این، بهرام رازی و مهران رازی (فرمانده نبرد پل)، تا آخرین نفس در مقابل اعراب مسلمان جنگیدند تا در راه وطن کشته شدند. همانگونه که ملاحظه شد افراد خاندان مهران چه در مناصب نظامی و لشکری و چه مناصب کشوری منشأ خدمت، و متحد دولت ساسانی بودند. تنها بی‌درایتی هرمزد چهارم بود که باعث گسستن این اتحاد گردید. او دولت مردان دستگاه پدرش را، بویژه آنانی که شخصیتی نیرومند و در نزد مردم قدر و اعتباری داشتند را نابود کرد و یا قدر رشادت‌ها و دلاوریهای آنها را ندانسته و درصدد تحقیر آنها برآمد. این کار هرمزد ضربه‌ای سنگین بود که بر اساس دولت ساسانی وارد آمد؛ زیرا بزرگان و خاندان‌های کهن که مورد خشم و کینه‌ی او قرار گرفتند به سبب قدر و اعتباری که نزد مردم داشتند و نیروئی که خود نماینده آن بودند، همانگونه که خود پشتیبانی نیرومند برای دولت او بودند، دشمنی آنان و هواداران ایشان لطمه‌ای بزرگ برای دولت او بود. از طرف دیگر با شورش بهرام چوبینه از خاندان مهران در مشروعیت خاندان ساسانی بعنوان تنها مدعی سلطنت خدشه ایجاد شد و این حادثه شورشهای خاندانی دیگری را در پی داشت و سران دیگر خاندانها مانند بستام و شهربراز به بهرام چوبین از خاندان مهران تأسی کرده و تاج شاهی بر سر گذاشتند. به گونه‌ای که در اواخر شاهنشاهی ساسانی، پادشاهان بازیچه‌ی دست اسپهبدان و بزرگان شده و آنان شاهی پس از شاه دیگر را بر تخت می‌نشاندند و در فاصله‌ی چهار سال، تقریبا ده نفر به تخت سلطنت نشستند. به دنبال چنین تحولات و رویگردانی سران خاندانهای حکومت‌گر از همراهی با خاندان ساسانی است که می بینم اعراب تازه مسلمان شده فرصت می یابند به ایران حمله کنند و در مدت نسبتا کوتاهی دولت مقتدر ساسانیان را که تا کمی پیش از این در مقابل قدرتهای بس نیرومنددتر از اعراب یعنی اقوام بدوی زرد نظیر هونها ، هیاطله و ترکان در شرق و دولت روم

شرقی در غرب ایستادگی و و حتی تا دروازه های قسطنطنیه پایتخت آن دولت به پیش رفته بودند، اینک پس از عدم همراهی سران خاندان-های حکومت گر که اینک خود داعیه فرمانروایی دارند و با اعراب کنار آمدند در مقابل سپاه کوچک اعراب در مدت کوتاهی شکست خورند.

.

منابع:

ابن مسکویه، احمد ابن محمد، (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، ترجمه علی نقی منزوی، توس: تهران.

انگلبرت وینتر \ بئاته دیگناس، (۱۳۸۶)، *روم و ایران | دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی*، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر الوان: تهران.

ایمانپور، محمد تقی،(۱۳۷۱)، *«مبانی نفوذ و مقام روحانیون زرتشتی در دوره ی ساسانی»*، مجله دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد، سال بیست و پنجم، شماره ی اول و دوم، بهار و تابستان ، ۲۸۸- ۲۷۳.

بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، (۱۳۳۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فروزان، سروش: تهران.

بلعمی، ابو علی، (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی، (تکمله و ترجمه ی تاریخ طبری)*، جلد دوم، بتصحیح ملک الشعراء بهار، بکوشش محمد پروین گنابادی، کتابفروشی زوار: تهران.

بلعمی، ابوعلی، (۱۳۴۳)، *شاهکارهای ادبیات فارسی*، (بهرام چوبین)، موسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران.

بهار، مهرداد، (۱۳۷۷)، از اسطوره تا تاریخ، چشمه: تهران.

بیانی، شیرین، (۱۳۸۴)، *،تاریخ ایران باستان (۲) از ورود آریاییها به ایران تا پایان هخامنشیان*، سمت: تهران.

پروکوپیوس، (۱۳۸۲)، *جنگهای ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، ش رکت اتشارات علمی و فرهنگی: تهران.

پیرنیا، حسن، (۱۳۱۶)، *تاریخ ایران باستان*، شرکت مطبوعات:تهران.

ثعالبی، نیشابوری محمد بن اسماعیل، (۱۳۶۸)، *غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، نشر قطره: تهران.

دینوری، ابوحنیفه، (۱۳۷۱)، *اخبارالطوال*، ترجمه محمود دامغانی، انتشارات نی: تهران.

رجبی، پرویز، (۱۳۸۳)، *هزاره های گم شده*، جلد پنجم، طوس: تهران.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر: تهران.

شیپمان، کلاوس، (۱۳۸۳)، *تاریخ شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، پژوهشگاه زبان و گویش: تهران.

طبری، محمد ابن جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر: تهران.

فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۸۸)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۵)، *شاهنامه*، به کوشش عبدالله اکبریان راد، بر اساس نسخه‌ی ژول‌مُل، الهام: تهران.

قاسمی، ابوالفضل، (۱۳۵۷)، *سیر الیگارشی در ایران (از گوماتا تا کودتا)*، ققنوس: تهران.

کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۶۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، امیرکبیر: تهران.

_____، (۱۳۸۳)، *داستان بهرام چوبین*، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، انتشارات طهوری: تهران.

کولسنیکف، آ. ای، (۲۵۳۵)، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ترجمه م. ر. یحیایی، انتشارات آگه: تهران.

لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ، (۱۳۶۵)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.

ورداسپی، ابوذر، (۱۳۵۷)، *ایران در پویه ی تاریخ*، انتشارات قلم: تهران.

محمدی ملایری، محمد، (۱۳۷۹)، *تاریخ و فرهنگ*

ایران، جلد یک، طوس: تهران.

مسعودی، (۱۳۴۴)، *مروج الذهب*، ترجمه ابواقاسم پاینده، انتشارت علمی و فرهنگی:تهران.

مظاهری، علی اکبر، (۱۳۷۷)، *خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام*، ترجمه عبدالله توکل، قطره: تهران.

مهرآبادی، میترا، (۱۳۷۲)، *خاندان های حکومت گر ایران باستان*، انتشارات فتحی: تهران.

یار شاطر، احسان، (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلدسوم، قسمت اول و دوم، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر: تهران.

یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۶۶)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج اول، انتشارت علمی و فرهنگی: تهران.

Arjomand, Said Amir, 1946. *The shadow of gad on earth and hiden Imam*, (Chicago , The University of Chicago Press,

Helm, R. R., 1981. '*Herodotus' Medikos Logos and Median history'*, Iran 19: 85-90

Kreyenbroek, Philip.G.(2008)."*How pious was Shapur I? Religion, Church and Propaganda under the Early Sasanians*", InVesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart (edits), The Sasanian Era (The Idea of Iran), Vol. III, Published by I.B.Tauris &Co ltd, London: 7-17.

Pourshariati, Parvaneh: 2009, *Decline And Fall Of the Sassanian Empire: The Sassanian* – Parthian Confederacy And The Arab Conquest Of Iran, I . B . Tauris: London.

Sancisi-Weerdenburg, H 1988. '*Was there ever a Median empire?*', in A. Kuhrt and H. Sancisi-Weerdenburg (eds.), Achaemenid History III: Methods and Theory, Leiden: 197-212.

Shahbai,Shapur, 2ooo, *Bahram VI chobin*, Encyclopaedia Iranica. Vol III, 2ooo:1.